

ادبیات سفر و زندگی

درس هشتم:

سفر به بصره

چون به بصره رسیدیم، از برمسکی و عابزی به دیوانسگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می خواستیم که در کرباب روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لسنکی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سر ما.

قلمرو زبانی:

برهنگی: برهنه بودن، بد لباسی / عاجزی: ناتوانی / باز کردن موی: تراشیدن موی / باشد که: به امید آن که / لنگ: پارچه ای که در حتمام به کمر می بندند. / پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

قلمرو ادبی:

تشبیه: از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم: ما: مشبّه مانده: ادات دیوانگان: مشبه به وجه شبه: برهنگی و عاجزی

قلمرو فکری:

سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم: سه ماه بود که موی سر خود را نتراشیده بودیم

گفتم اکنون ما را که در حتمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن دکی چند، سیاه، در کاعنزی کردم که به کربابان دهم تا باشد که ما را دکی زیادت تر در کرباب بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن دیک پیش او نهادم، در مانگریست؛ پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از کرباب بیرون می آیند». و نگذاشت که ما به کرباب درویم. از آن جا با خجالت بیرون آمیم و به شتاب برقیم. کودکان بر در کرباب بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند.

قلمرو زبانی:

خورجینکی: خورجین کوچک، جامه دان، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است. / درمک: درهم کم. پول اندک / دررویم: وارد شویم

قلمرو فکری:

شوخ: چرک / شوخ از خود باز کنیم: چرک و آلودگی بدن خود را بزداییم و پاک کنیم.

ما به گوشه ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگریستیم و کاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و بیچ چاره ندانستیم؛ جز آن که وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پاری که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این مرد پاری هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرتقی کند.

قلمرو زبانی:

ما به گوشه ای باز شدیم : به گوشه ای پنهان بردیم / مکاری : کرایه دهنده اسب و شتر / دینار مغربی: سکه طلای رایج و معیار که در مراکش ضرب شده باشد. / اهل: شایسته / فضل: دانش / وسعت: سرمایه  
قلمرو ادبی:

دست تنگ بود: کنایه از « فقیر بودن »

قلمرو فکری:

صحبتی بودی : هم نشینی داشت. / این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند: این مرد ایرانی فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت تا به حال من رسیدگی کند

احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسی نزدیک من فرستاد که « چنان که هستی بر نشین و نزدیک من آمی ». من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم؛ رقعهای نوشتتم و عذری خواستم و گفتم که « بعد از این به خدمت رسم ». و غرض من دو چیز بود: یکی بی نوائی؛ دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه ای است زیادت، تا چون بر رقع من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم نجبات نبرم. در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بد مید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اول شعبان تا نیمه رمضان آن جا بودیم، و آن چه آن اعرابی کرامی شتر برداشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

قلمرو زبانی:

بر نشین: سوار شو / بد حالی: فقیری، بیچارگی / رقع: نامه / اهلیت: شایستگی، لیاقت که مرا اهلیت: « را » فک اضافه، « اهلیت من » / تن جامه: لباس / ساختیم: تهیه کردیم / متواضع: فروتن / بازگرفت: پذیرفت / کرای شتر: کرایه شتر  
قلمرو فکری:

مرا در فضل مرتبه ای است زیادت: من (ناصر خسرو) در فضل و کمال، دارای درجه والایی هستم. (من شخص فاضل و کاملی هستم)

چون بر رقع من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست: وقتی نامه مرا بخواند متوجه شود که من چه اندازه لیاقت و شایستگی دارم.

ما را به نزدیک خویش بازگرفت: ما را به نزد خویش نگاه داشت

خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج داد، به حق الحق و اهل، چون، نخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دیا کسپل کرد، چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای، عز و جل، از آزاد مردان خوشو باد.

قلمرو زبانی:

فرج: گشایش، رهایی / دهاد: فعل دعایی، بدهد / به حقّ الحقّ و آهله: سوگند می دهم (تورا) به حقیقت و اهل حق / انعام: بخشش / اکرام: بزرگداشت / گسیل کرد: فرستاد / فراغ: آسایش، آسودگی

بعد از آن که حال دنیاوی مانیک شده بود و حرکتی بپوشیدیم، روزی به در آن کرباب شدیم که ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در در قسیم، کربابان و حرکت در آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم، و دلّاک و قسیم درآمد و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم حرکت در مسلخ کرباب بود، همه بر پای حانه بودند و نمی نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن میانه (شیدم) حمّامی به یاری از آن خود می گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و کمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتیم که: «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره با بر پشت بته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این مرد در حال در مدت بیت روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جلّ جلاله و عمّ نواله، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

#### قلمرو زبانی:

دنیاوی: مادی، دنیایی / نیک شده بود: خوب شده بود / ما را در آن جا نگذاشته بودند: اجازه ورود نداده بودند / چون از در در رفتیم: وارد شدیم / دلّاک: کیسه کش حمام، مشّت و مال دهنده / قسیم: سرپرست، کیسه کش حمام / مسلخ: رخت کن حمام / تازی: عرب / خجل: شرمنده / فضل: بخشش / جلّ جلاله و عمّ نواله: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

- ۱- معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید.  
 - دانش: «مردی اهل بود و فضل داشت» - بخشش: «از فضل و رحمت کردگار، ناامید نباید شد»  
 ۲- جدول زیر را کامل کنید:

واژه	مترادف
کرم	بخشش، جوانمردی
انعام	نعمت بخشیدن، بخشش
فراغ	آسودگی / آسایش

- ۳- در زبان فارسی، کلمه‌ای اهمّیت املایی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد: اکنون از متن درس، واژه‌هایی که این نشانه‌ها در آن به کار رفته‌اند را بیابید و بنویسید.

ع ، ء	ت ، ط	ح ، ه	ذ ، ز ، ض ، ظ	ث ، س ، ص	غ ، ق
عاجز	اطلاع	رحمت	فضل / نیکو منظر	صحبت	فراغ
اکرام	تازی	اهلیت	کاغذ / تازی	پلاس	قیم

- ۴- واژه‌ها در گذر زمان دچار تحوّل معنایی می‌شوند، برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را، با کاربرد امروزی آن‌ها مقایسه کنید:

- ما را به نزدیک خویش باز گرفت. همان کرد (امروزه: پس گرفت)  
 - به مجلس وزیر شدیم. رقیم (امروزه: فصل اسنادی است)  
 - شوخ از خود باز کنیم: بشویم، پاک کنیم (امروزه: جدا کنیم)  
 ۵- کاربرد معنایی پسوند «-ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.  
 خورجینک: تصغیر (خورجین کوچک)      دمک: کم (زمان اندک)      درمک: کم ارزش (درهم کم ارزش)

قلمرو ادبی:

- ۱- در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.  
 «از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.»  
 ارکان تشبیه: یم (=ما) ← شبهه      دیوانگان: مشبهه      مانده: ادات تشبیه      برهنگی و عاجزی: وجه شبهه  
 ۲- دو ویژگی نثر ناصر خسرو را بنویسید و برای هر یک از متن درس نمونه‌ای بیاورید.

کوتاهی جمله / توصیف‌های دقیق / سادگی عبارت‌ها.

قلمرو فکری:

۱- چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟

۱- بی‌نواپی ۲- نشان دادن مقام خود به وزیر

۲- معنا و مفهوم عبارتهای زیر را به نثر روان بنویسید.

- دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.

نیازمند بود و توان مالی نداشت تا وضعیت مرا بهبود بخشد.

- چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.

با خواندن نامه کوتاه من، شایستگی مرا بسجد و ارزش مرا دریابد.

۳- بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط دارد؟

« دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار و گر که حزن آن شود » سعدی

این هر دو حال در مدت بیست روز بود.

۴- چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر، بهره بگیریم؟

زندگی خوشی‌ها و سختی‌های زیادی دارد. نباید ناامید شد، همیشه به رحمت و بخشش خداوند امیدوار بود و توکل کرد.

شبی در کاروان

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای، خفته، شوریده ای که در آن سحر همسراه ما بود  
نصره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت؛ چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان  
را دیدم که به ناش آمدند بودند از درخت و کسبان از کوه و نمکان در آب و بهایم از بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و  
من به غفلت، خفته.

قلمرو زبانی:

کاروان: وندی (کاروان + ی) / بیشه: جنگل کوچک / شوریده: انسان عارف / یک نفس: یک لحظه  
گفتمش: گفتم به او (ش: متمم) / ناش: نالیدن / غوک: قورباغه / بهایم: چهار پایان / مروت: جوانمردی  
تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن

دوش مرغی به صبح می نالید عسل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

قلمرو زبانی:

دوش: دیشب / می نالید: ماضی استمراری

قلمرو ادبی:

قالب شعر: قطعه / مرغ می نالید: تشخیص

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش

قلمرو زبانی:

مخلص: بی ریا، صمیمی / مگر: در این بیت از قضا، اتفاقا

گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش

قلمرو زبانی:

بانگ: ناله، فریاد / مدهوش: بیهوش، سرگشته

گفتم: «این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح کوی و من حشاموش.»

قلمرو زبانی:

گفتم: جواب دادم / آدمیت: انسان بودن / خاموش: ساکت، بی صدا